

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث اساسا در بیان نسبت بین ادله اصول و امارات بود، یک مقداری از بحث خارج شدیم و به مباحث حجیت خواهی نخواهی وارد شدیم، عرض کردیم مباحث حجیت در سه محور در اصول اسلامی محل بحث واقع شده و روی آن بحث کردند، یکیش محور منابع تشریع و مصادر قانونگذاری، یکی مسئله طرق و امارات و آن چه که جنبه رسانه ای دارد ما را به قانون می رساند و یکی هم به عنوان وظایف عملی یا اصول عملی. در این بحثی که تا حالا این دو سه روز انجام دادیم روی مصادر تشیع صحبت نکردیم چون یک بحث خاص خودش را دارد و عرض کردیم آن چه که در کتب اهل سنت ابتدائا محل بحث واقع شد در حقیقت بحث در مصادر تشریع بود، آن بحث اساسی مثل بحث قیاس در مصادر تشریع بود یا بحث اجماع و توضیحاتش را هم عرض کردیم چون در زمان صحابه این تفکر بود که عده ای از احکام بلکه خیلی از احکام در کتاب و سنت پیامبر نیامده لذا راهی برای پیدا کردن حکم انجام می دادند که اصطلاحا یا غالبا به اجماع منتهی می شد یا به قیاس و رای، و توضیحات کافی عرض کردیم. این قیاس و اجماع را هم عده ای قائل بودند که طبق این ها حکم جعل می شود، حکم طبق این هاست حالا با تصویرات مختلفی که داشتند، چه آن حکم مطابق با واقع باشد چه مخالف با واقع باشد طبق او جعل می شد، این حدیثی هم که نقل کردند إذا اجتهد الحاكم فاصاب فله اجران، این اجتهاد در این جا به همین معناست بر می گردد مرجعش به مصادر تشریع، غیر از اجتهاد اصطلاحی است که ما الان شیعه بکار می بریم. علی ای حال این بحث را به لحاظ قواعد کلی قانون و قواعد عقلائی بحث را متعرض نشدیم چون بحث خاص خودش را دارد. راجع به مسئله طرق یا امارات یا رسانه ای که ما را به احکام می رساند راجع به این جهت بحث شد عرض کردیم این در میان عقلا هم وجود دارد، قاعده عقلایی دارد، طبعا در مورد رسانه از وسائل استفاده می شود که جنبه طریقت دارند و طریقتشان صرف است، مثلا روزنامه بگوید یا رادیو بگوید یا تلویزیون بگوید یا جهات دیگری، بیشتر جنبه های طریقی صرف است که جنبه رسانه را دارد،

طبیعتاً قانونگذاری در مورد رسانه یا تشریع رسانه خودش ضوابط خاص خودش را دارد، عرض کردیم به طور کلی در این جور موارد نظر واقعی به واقع است و این احتمال که مثلاً اشتباه باشد یا جعل باشد هست اما روی این حساب نمی کند، حساب را روی واقع گذاشته و رسیدن به واقع و لذا ممکن است که در مورد رسانه ها هم نرسیدن به واقع موارد خاصی باشد، در این مورد بیست درصد و در آن مورد ده درصد، فرض کنید در خبر زراره ممکن است در خیلی از موارد برساند، موارد کمی باشد، در خبر محمد ابن مسلم بیشتر باشد، اصلاً روی این نسبت حساب نمی کند چون نظرش به واقع است، این بحث که جاهل باشد به واقع نرسید، خطا کرده باشد، اشتباه کرده باشد این را اصلاً در نظر نمی گیرد، بله اگر به اصطلاح چون این احتمال واقعیت دارد بدون این که نسبت سنجی بکند می آید قوانین مناسب که اگر اشتباهی رخ داد این اشتباه در گذشته ها قابل قبول است برای آینده قابل قبول نیست، توضیحاتش گذشت و دیگر تکرار نمی کنم لذا طبیعتاً این یک نحوی باید اگر بنا بشود واقع را در نظر بگیرد صرفاً، اصلاً این رسانه را در نظر نگیرد هیچ کدام از آثار رسانه بار نمی شود، هیچ تعهدی هم ندارد، رسانه هم طریقت است، وضعیتش وصول به واقع، تخلف کرد اشتباه کرد اشتباه باید جبران بشود، تخلف باید جبران بشود، هیچ نکته خاصی ندارد اما اگر آمد گفت شما به این رسانه اعتماد کردید فرض کنید برای گذشته اشکال ندارد برای آینده اشکال دارد باید یک نحوی این را درست بکند چون شان رسانه که طریقت صرف است، طریقت صرف نمی شود ایجاد یک کاری بکند و عرض کردیم اقل مراتبش مرتبه مصلحت اجتماعی است، ممکن است مراتب دیگری هم باشد، فرض کنید اصلاً بگوید طبق این خبر مصلحت درست می شود، ممکن است، البته آنی که متعارف است با ارتکازات ما آن مصلحت یک نوع مصلحت اجتماعی است در مقابل مصلحتی که به شیء قائم است، به خود شیء یا مفسده ای که بر شیء وارد می شود، دیگر توضیحاتش گذشت و وارد بحثش نمی شویم.

و اما در مورد اصول عملی: در مورد اصول عملی که اصطلاح ما موارد چهل به واقع است عرض کردم این موارد اصول عملی یا وظیفه در صورت چهل این در دنیای اسلام مختلف بوده، این که ما اسمش را جعل می گوئیم روی مبانی خود ماست، مبانی شیعه است که احکام واقعی هست لکن ما به آن ها نرسیده ایم اما اهل سنت تفکرشان نبود، تفکرشان این بود که نیست نه این که هست ما

.....

به آن ها نرسیدیم، و لذا اگر آن ها براءت قائلند نتیجه براءت آن ها با براءت ما از این جهت فرق می کند، آن ها نتیجه می گیرند این حکم نیست، من بنده در معنای براءت حدود هفت هشت وجه عرض کردم، یک وجهش این است که اصلا واقعا نیست یعنی فرض کنید سیگار کشیدن به عنوان سیگار کشیدن واقعا حکم ندارد و قول دیگر این است که حکم دارد، آن اباحه ظاهری است به عنوان سیگار کشیدن نه به عنوان مجهول، رای دیگر این است که به عنوان مجهول اباحه دارد، حلیت دارد یا براءت، قول دیگر این است که به عنوان سیگار کشیدن در واقع حلال است اصلا، شارع حلالش قرار داده، همین که شارع متعرضش نشده یعنی در واقع حلال است. قول دیگر هم این است که به عنوان مجهول حلال است، این احتمالات هست و بعد هم مسئله عدم تنجز و قول عقاب بلا بیان و آن احتمالاتی که داده شد. عرض کردم در کتب اهل سنت عده ایشان این را حکم واقعی می دانند، به عنوانه، همین کتاب ابن هزم را اگر مانوس باشید خیلی چیز ها را ایشان از این راه وارد می شود حتی مثلا بحثی مثل طهارت منی که ایشان قائل به طهارت منی است، خب این را می گوید چون در روایتی نیامده و در واقع پاک می کند نه این که در ظاهر و بعنوانه یعنی به عنوان خود منی و در شک در طهارت بعنوانه ایشان پاک می داند نه این که به عنوان مجهول و پاک واقعی هم می داند، توضیحات این ها گذشت، ظواهر اصحاب ما مثل مرحوم ابن ادریس که زیاد به اصالة البرائة تمسک می کند ظواهرش می خورد مثل اهل سنت، لکن عرض کردیم بعد از این که اخباری ها آمدند و به شدت به این اصول حمله کردند از زمان وحید بهبهانی در کتب اصحاب ما نفی حکم ظاهرا شد نه به عنوانه، به عنوان مجهول نه این که سیگار بعنوانه حکم ظاهریش مثلا براءت است، نه به عنوان مجهول، این فروع قصه و عرض کردیم عده ای هم که اصلا حتی این مقدار را که نفی حکم ظاهرا باشد قبول نکردند، فقط گفتند احکام جزائی ندارد چون علم بهش پیدا نکردیم تنجز پیدا نمی کند و تنجز پیدا نکند احکام .. این موارد را خوب دقت بکنید یعنی مطالبی است که در دنیای اسلام در این چهارده قرن مطرح شده پس این که ما می گوئیم در صورت جهل در این کتاب های ما آمده، در کتب اصحاب ما، این روی این تفکر است، اصلا ریشه های تفکر را اول ببینیم، آن ها بحثشان در صورت عدم بود نه جهل، یعنی مثلا می گفتند حکم شرب خمر و حد شرب خمر واقعا در اسلام نیست، عرض کردم از زمان دومی که دنیای اسلام توسعه پیدا کرد دیگر از مدینه درآمدند همین جور هر

.....

جا که می رفتند با مشکلات، همین عراق که آمدند دیدند زمین بزرگی است، آیا این را تقسیم بکنیم یا تقسیم نکنیم؟ بدهیم به جنگنده ها و رزمنده ها، عده ای گفتند این ها غنیمت است چه فرق می کند، چطور اسب و .. جز غنایم است این هم جز غنایم است، بیایم زمین عراق را تقسیم بکنیم به حسب افرادی که در این جنگ شرکت کردند فرض کنید ده هزار نفر، این هم زمینش این قدر است و به هر نفر هم همان قدر زمین بدهیم، عده ای هم مخالفت کردند، آخر بنا بر این شد که زمین را تقسیم نکنند منافع زمین را، درآمد زمین را وارد بیت المال بکنند، در حقیقت یکی از موارد اساسی بیت المال که اسمش بیت المال شد این است، زکات مقدار مختصری بود آن هم مخصوصا زکاتی که در مکه و مدینه می گرفتند، این خیلی محدود بود دیگر، طبیعتا محدود بود، این یکی که اراضی خراجی بود ظاهرا در ذهنم هست که همان سال اولش که آن دومی گرفت هیجده میلیون درهم بود، این مال معتناهی بود، تا ۳۶ و ۴۰ میلیون درهم سالیانه خراج و درآمد زمین عراق بود، بعد ها هم که خب اوضاع جور دیگر شد، علی ای حال کیف ما کان چون در آن یک قصه را نقل کردم که ابوحره گفت از بحرین برای عمر ۵۰۰ هزار درهم آوردم، صبح دم خانه اش در زدم گفتم، عمر به من گفت خواب می بینی؟ یعنی چه؟ اصلا باور نمی کرد ۵۰۰ هزار درهم را، وقتی ۵۰۰ هزار درهم را باور نکند وضع ۱۸ میلیون معین است، شخصی که باور نمی کرد ۵۰۰ هزار درهم حالا با هیجده میلیون درهم از زمین عراق فقط آوردند و هلم جرا، که مباحثش را عرض کردیم و توضیحاتش گذشت، این است که از همین جا با مشکل روبرو شدند، هنوز به ایران نرسیده با مشکل، بعد مشکل دیگر زمین هایی که در ایران بود این ها جز خراجی بشوند یا نشوند، یک مقدار از مثل خوزستان را گفتند، زمین خراسان، عمده خراسان در زمان سومی فتح شد، بعد دیگر توسعه پیدا کرد تا شام، شام هم یک منطقه سرسبزی بود مخصوصا این نزدیکی های دمشق که اسمش غوطه بود در اصطلاح جغرافیائی آن ور زیباترین منطقه روی همان دور خودشان حساب می کردند، مسئله شام پیش آمد، بعد مسئله مصر پیش آمد، یواش یواش این گرفتن اندلس تقریبا در زمان عمر ابن عبدالعزیز است یعنی از زمان او شروع شد، قبل از سال ۹۹ میلادی و طبعا اسپانیا همان طور که می دانید یک قطعه است، اصلا اروپا کلا به اندازه یک کف دست بیابان ندارد، کلا سر سبز است، ورود آن ها به اروپا از راه اندلس بود یعنی شمال مدیترانه را در نظر بگیرید دست چپش اندلس است، دست راستش هم

فرانسه است و در زمان عباسی ها طرف فرانسه هم رفتند که تا نزدیکی های پاریس رسیدند، علی ای حال کیف ما کان غرض این مناطق سرسبزی که این ها در تصورشان هم نمی گنجید در کل جزیره العرب نه در آن زمان و نه در زمان ما یک رودخانه وجود نداشت، الان هم وجود ندارد یعنی غیر از یمن، دو برابر ایران است مساحت آن، سه میلیون کیلومتر است، خب شما تصور بکنید بیایند در عراقی که فقط اندازه خراسان ایران است دو تا نهر پر آب و این نخلستان ها و این زراعت، برای این ها قابل تصور نبود، چیز هایی بود که اصلا قابل تصور نبود همچین نعمت هایی را خدا در اختیار این ها قرار بدهد، حالا از عراق گذشته رسیدند به شام، از شام گذشته رسیدند به اندلس، زمین های سرسبز، اصلا یک عالم دیگری بود لذا از همین جا شما حساب بکنید این ها شروع کردند به بحث کردن و یک مقدار زیادی از مباحثی که در دنیای اسلام و توسط دستگاه خلافت مطرح شد بحث اراضی است. عرض کردم اولین نوشته هایی که ما داریم در نظام نامه دولتی همان رساله خراج ابویوسف است، اول نیست، ما از امام موسی ابن جعفر هم داریم، ما قداما درباره اراضی از موسی ابن جعفر مانند رساله مانند داریم که این خیلی عجیب است که موسی ابن جعفر سلام الله علیهما در مسند ریاست و حکومت نبودند معذک داریم چون بحث اراضی یکی از بحث های بسیار مهم بود، بسیار بسیار مهم، من کرارا عرض کردم که در مکه و اطراف مکه ارتباط با زمین نداشتند چون وادی غیر ذی ذرع بود، در مدینه ارتباطشان با زمین به اندازه باغچه ای بود که داشتند یا حدیقه ای، مقداری که آب از چاه بکشند و اداره اش بکنند اما مثل زمین عراق دو تا رود پر آب بیاید، نه هزاران میلیون ها هکتار زمین سرسبز در اختیارشان قرار بگیرد، اصلا قابل تصور نبود لذا از همین اول بحث اراضی چرا در اسلام ریشه سختی پیدا کرد؟ چون آنی که تا زمان پیغمبر بود یک محدوده معینی بود با یک تشکیلات معین، بلافاصله بعد از پیغمبر این محدوده خیلی توسعه وحشتناکی پیدا کرد، خیلی توسعه پیدا کرد و طبیعتا به توسعه موضوعی توسعه حکمی هم آمد، بحث حکم هم مطرح شد، موضوعات جدید مطرح شد و با طرح موضوعات جدید طبعا احکام هم مطرح شد، لذا خوب دقت بفرمایید این بخش را فعلا نمی خواهیم وارد بشویم، بخش جهل را که الان ما مطرح می کنیم نمی خواهد وارد بشویم لکن اجمالش را عرض میکنم به نحو اجمال، حالا یا جهل یا علم به عدد، حالا یکی از این دو تا، حالا فرض کنید جهل مرکبی هم که صحابه داشتند آن را هم از قبیل جهل بگوییم،

شیعه خب از اول حرفش این بود که این مطالب توسط اوصیای رسول الله بیان شده و جای ابهام ندارد، جای رجوع به این اصول عملیه و این جور حرف ها نیست، این که رای شیعه بود، طبعاً به این رای که عمل نشد بحث وصایت کلاً سعی کردند مخالفت بکنند. نتیجه اش این شد که از همین راه ها وارد بشوند لکن آن ها تصورشان بیشتر در عدم حکم است نه در جهل به حکم یعنی این فرض را می کنند که ما اصلاً حکم نداریم، خوب دقت می کنید؟ ماها مخصوصاً بعد از اخباری ها دیگر صراحت اصحاب فرض ما بر جهل به حکم است، خیلی این دو تا با همدیگر فرق می کند، لکن به طور کلی من یک ضابطه کلی عرض می کنم و رد می شوم، در موارد جهل به طور کلی یا در شبهات موضوعیه است یا در شبهات حکمیه، در شبهات موضوعیه ما موارد زیادی داریم مثل قاعده سوق مسلم و ید و قاعده تجاوز و قاعده فراغ و خود استصحاب در شبهات موضوعیه و الی آخره، نسبتاً حالا این مقدارش است، چه مقدار قاعده طهارت و علمای اسلام قبول کردند یا نکردند آن بحث دیگری است که در خلال بحث آینده به آن اشاره می کنیم، بحث تنجز موضوعی اجمالاً درست است، حالا چون اجمالاً درست است آن جا را توضیح بدهم بعد یک توضیحاتی، در بحث موضوعی خوب دقت بفرمایید بحث ما باید درباره شبهات موضوعیه در جایی باشد که یک چیزی شان حجیت دارد چون به طور کلی همچنان که در آن قسم اول هم متعرض شدیم مراد از تشریع تارة تشریع یک حکم در مورد جهل است، اصلاً نمی دانیم مالک هست یا نه این تصرف می کند پس حقوق مالک است، این از تصرف طریقت درست می کند حالا یا اصل عملی برای این که آن مالک است یا مثلاً قاعده سوق مسلمان، گوشت را از مسلمان گرفتید پس بگو این ذبیحه مذکی است تذکیه شد، این ها بیشتر جنبه حکم است مثل اصالة الطهارة پس این ها محل بحث ما نیست چون محل بحث ما باید چیز هایی باشد که شانش طریقت است، اگر بخواهد در ظرف جهل طریق قرار بگیرد مثل همان اولی که رسانه بود این جا هم باید محل بحث خوب دقت بکنید چیز هایی که جنبه طریقت دارد و لذا چون جنبه طریقت دارد نتیجه اش دائماً یک حکم معین نیست، حالا شما ممکن است بگویید که آقا من از دست مسلمان گرفتم، گرفتن از دست مسلمان طریقت دارد برای این که مذکی است، بله طریقت دارد یعنی لکن یک حکم معین است که مذکی است، ید، تصرف علامت و اماره یا اصل عملی است، اصل محرز است برای ملکیت اما این مراد ما در این جا نیست، آنی که ما می خواهیم

.....

مقایسه بکنیم آنی است که جنبه طریقت دارد چون جنبه طریقت به طور کلی دارد نتایجش فرق می کند، در موضوعات خارجی چیزی که جنبه های طریقت دارد یکی استصحاب است، این جنبه طریقت دارد چون یک حکم معینی نمی کند، می گوید طبق حالت سابقه، حالت سابقه ممکن است وجوب باشد، ممکن است استحباب باشد، ممکن است حرمت باشد، ممکن است بطلان باشد، صحت عقل باشد، بطلان عقل باشد، حالت سابقه، این جنبه طریقت دارد انصافاً، یکی هم قاعده قرعه، آن هم جنبه طریقت دارد، چون می گوید شما قرعه بزن، قرعه بزن این حلال است یا حرام است، قرعه بزن واجب است یا مستحب، این کار مثلاً اصلاً میته کدام یکی است؟ در آن جا قرعه بزن مالک کیست؟ ببینید جهاتش مختلف است، پس ما بنابراین در شبهات موضوعیه ولو خیال می کنیم طریقت دارد مثلاً تصرف را طریق حساب می کنیم اما مراد این جا این نیست چون این حکم معینی است، در تصرف شما مالکید، این حکم معینی است، این جنبه طریقی ندارد، ما دنبال چیز هایی هستیم که جنبه طریقت دارد، رسانه ای است، جنبه وصول به احکام دیگر دارد مثلاً می گویند حالت سابقه، شما طبق حالت سابقه عمل بکن، حالا حالت سابقه گاهی وجوب است گاهی حرمت است، حکم معینی نیست، دقت می کنید؟ یک حالت سابقه این جوری است ولو در بقیه هم یک نوع تمسک، مثلاً شما اگر شک در رکوع کردید در حالت سجود، این یک نوع طریقت هم دارد خب بالاخره ملاحظه کرده حالت نمازی شما را، حالت این که شما مسلماً حمد را انجام دادید، وارد نماز شدید، مسلماً الان در حال سجود هستید، این جا این حالات را نگاه می کند می گوید پس شما رکوع انجام بده، لکن این را ما طریق این جا حساب نمی کنیم، این را به منزله لحاظ، چون در اصول عملیه چون جنبه ابداع هست باید حتماً لحاظ بکند، این به لحاظ عالم لحاظ است اما بعضی نه خود جعل اصل اما بعضی وقت ها جعل اصل به منزله طریقت است مثل این که مثلاً بگویند سابقاً واجب بود حالا واجب است، سابقاً حرام بود حالا حرام است، سابقاً مضر بود حالا مضر است، حتی مثلاً از مغازه دیگر سابقاً تا قبل از این که این جا راه بیفتد حاضر بود الان شک می کند حاضر است یا مسافر است یا مسافر بود شک می کند حاضر شد یا نه، استصحاب بقای کونه مسافراً می کند، این که مسافر بوده حالا مسافر است و هلم جرا، موارد استثناً، در شبهات موضوعیه خیلی زیاد است، یکی دو مورد نیست و این هست و قرعه، الان از مواردی که جنبه طریقت دارد، جنبه طریقت در موضوعات خارجی، فعلاً

یادم نمی آید، بینه را هم اضافه بکنید، بینه هم هست، بینه هم در موضوعات جنبه طریقت دارد و عرض کردم در کتاب مغنی ابن قدامة نقل می کند که اجماع مسلمین که بینه حجت در موضوعات خارجی است، بین اصحاب ما هم اجماع هست، عرض کردم اخیرا تق نق های اصولی شده یعنی فنی شده که دلیل روشن لفظی برای این موضوع نداریم یا دلیلی که اقامه کردند کافی نیست. به هر حال و لکن بنا به این است پس بینه هر چه گفت، گفت این نجس است ثابت می شود، پاک است ثابت می شود، این هست یعنی مثل بینه هم وجود دارد و اما موارد دیگر مثل قول اهل خبره مثلا فرض کنید قول قاضی ملکه شود این ها دیگر جنبه های طریقت صرف ندارند، جنبه های موضوعیت دارند که از محل بحث ما خارج اند.

سوال این است در جایی که بینه قرار می دهد، در جایی که استصحاب قرار می دهد با جایی که می خواهد مثلا خبر واحد قرار بدهد اگر تعارض شد چکار بکند؟ مثلا استصحاب با خبر واحد، این سوال رساندیم به همین جایی که اول بحث بود. عرض کردیم ما باشیم و طبق قاعده انصاف قصه اول این چون موضوعات خارجی است عاداتا موضوعات خارجی مطمح نظر مقنن نیست، عاداتا، آن طور نیست که مورد نظر او باشد و بحث استصحاب را عرض کردیم یک نوع مقدارش عقلایی است، مقدار عقلایی و اگر هم شارع یا یک قانونی راجع به استصحاب نفی نکرده در حقیقت امضا کرده، با عدم ردع آن را در یک محدوده خاصی در موضوعات خارجی امضا کرده، آن وقت صحبت سر این است که نسبت این دو تا با هم چیست، آن دلیلی که می گوید مثلا اگر حکم در روزنامه رسمی آمد این حکم ثابت است، حالا در روزنامه رسمی آمده فرض کنید شکی هم برایتان پیدا شد از آن ور مقتضای استصحاب این است که نباشد، البته استصحاب بنا بر این تصویر در شبهات حکمیه نمی آید، اگر بیاید در شبهات موضوعیه است، باید محل تصویر را جایی قرار بدهیم که قانون در شبهات موضوعیه متصدی شده باشد که عاداتا نمی شود، عاداتا در شبهات موضوعیه متصدی نمی شود، حالا اگر شد انصاف قصه این است که دو عالم کاملا متغیرند، چون در جایی که بخواهد در رسانه ای اعتماد بکند آن جا نظرش به واقع است و در مثل استصحاب نظر دقیقا به خلاف واقع است یعنی به جهل به واقع است یعنی نظر دقیقا به این است که شما به واقع نرسید، عرض کردم آن تعارضی که محل کلام آقایان است منشا تعارض بین اماره یا تغییر یا حجت با استصحاب به این جهت است

.....

که اولاً آن‌ها استصحاب را تعبدی می‌دانند که ما ندانستیم، ثانیاً استصحاب را در شبهات حکمیه جاری می‌دانند که ما ندانستیم و ادله حجیت خبر را هم تعبدی می‌دانند که شارع تعبد داده به خبر عدل عمل بکنید که این هم ندانستیم، آن مجموعه تفکرات بود که به این تناقضات رسید و إلا در بحث ما بسیار بحث فرضی و نادر است چون این چیزهایی که جنبه رسانه ای دارد در این قسمی که شبهات موضوعیه است اساساً شان شارع نیست، در شبهات حکمیه هم که جاری نمی‌شود، قاعده قرعه در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود، تازه قاعده قرعه إن شا الله تعالی در محلش که شاید یکی دو ماه اخیر برسیم ان شا الله توضیح خواهیم داد قاعده قرعه اصولاً ثابت نیست، حالا خیلی مشهور است که القرعة لکل امر مشکل، چنین چیزی ثابت نیست و روایت سند درستی ندارد لکن مشهور شده فعلاً در لسان ما و إلا واقعیت ندارد و بینه چرا، اما بینه ربطی به مقام رسانه ای در احکام ندارد چون بینه در صرف موضوع خارجی است، بعد می‌ماند این مسئله، بعدش هم بینه چیز قانونی ندارد، این در شریعت مقدسه آمده، آن وقت در شرائع به طور کلی باید یک مصلحت اجتماعی را در نظر بگیرد، گاهی هم مصلحت اجتماعی بیشتر حتی جنبه های فردی هم می‌شود رویش حساب کرد مثلاً در بینه نکته اش این باشد که وسواس را از بین ببرد شارع، چون اگر دو نفر آمدند گفتند این پاک است، دو نفر عادل آمدند گفتند پاک است شما هنوز شبهه دارید این ناشی از وسواس است دیگر، دو نفر عادل بیایند بگویند پاک است با حفظ عدالت و معذک شما شبهه بکنید معنایش این است که وسواس دارید، ممکن است جعل این‌ها روی نکاتی از این قبیل باشد، نکات روانی باشد، برای سهولت امر باشد، و جهات دیگری که بر می‌گردد به یا مکلف یا به جامعه

پرسش: چرا این‌ها نظر به واقع ندارد؟

آیت الله مددی: فرضش جهل واقع است

پرسش: فرضش جهل به واقع است اما نظر به واقع دارد

آیت الله مددی: می‌دانم، در مثل بینه نظرش به واقع هست چون نظرش به واقع است، من حواسم رفت به قرعه، در مثل بینه چون گفتم اما جابجا گفتم، در مثل بینه که نظرش به واقع است قاعدتاً نظرش باید به سلب وسواس باشد، اما در مثل قرعه نظرش به جهل به واقع

است، می گوید من نمی دانم یک مجموعه گوسفند، روایت دارد که نمی دانم کدام یکیش حرام است دو قسمت بکن، قرعه بزن همین طور، این جا فرض جهل به واقع است، در مثل بینة فرض جهل واقع نیست، فرض وصول به واقع است، چون فرض وصول به واقع است در حقیقت مصالحی که در این جور جاها در نظر گرفته می شود برای این است که برخورد انسان را با واقع مرتب بکند، مشخص بکند، بگوید اگر شما بخواهید با وجود دو تا عادل باز بگویید هنوز در طهارت این شک دارم یا در حیاتش شک دارم یا در این که این بچه اوست شک دارم این بیشتر ناشی از وسواس است، عرض کردیم به طور متعارف، این را سابقا عرض کردیم، به طور متعارف قوانین در موضوعات خارجی وارد نمی شوند، به طور متعارف، اگر در حالاتی وارد شدند برای این که دارای یک مضرات اجتماعی یا فردی مهمی اند مثل وسواس، و لذا عرض کردیم طبق قاعده اولیه علم در موضوعات خارجی طریقت دارد، طریق صرف است، از هر راهی پیدا شد، مگر کسی که وسواسی باشد یا قطع قطاع باشد، عادتاً به طور طبیعی قوانین وارد تشخیص موضوعات نمی شوند، به طور طبیعی عرض میکنم.

پرسش: ببخشید استاد در استصحاب و قرعه هم همین طور نظرشان روی واقع است، قرعه که خود روایت می گوید شما را به سهم الله واقع می رساند

آیت الله مددی: سهم الله را در فرض جهل

پرسش: در فرض جهل ولی چون تعبدا می رود

آیت الله مددی: می دانم در فرض جهل، آن وقت این برای این که شما را از یمک حالت تردید در بیاورد، این که می گوید سهم الله لا یخطا، این مراد این است که لا یخطا به عنوان جعل من و إلا خب واقعهش که، اولاً که این معلوم نیست سهم الله باشد قرعه گذاشتن که یعنی بعد از این که شارع قرار داد این را به عنوان یک بدل الهی قبول بکند، این هم قبول می کند، ما هم قبول می کنیم.

پس بنابراین آن چه که بر می گردد به موضوعات عادتاً عرض کردم نظام های قانونی یکی از فوارقش این است که در موضوعات وارد نمی شوند عادتاً به خلاف رابطه عبد و مولی، در رابطه عبد و مولا در موضوع هم همراه آن است، من این توضیحات را سابقاً

.....

عرض کردم یکی از فوارق این است و سرش هم این است و متأسفانه تحلیل هم نشده چون در مسئله عبد و مولا مسئله ای که هست ذات عبد ملک مولاست، گوشت و پوست و لحم و این ها همه اش ملک مولاست لذا طبیعتاً این طور است که تصرفاتش باید زیر نظر مولا باشد، آن چه که چون همان طور که در آیه مبارکه آمده است عبدا مملوکاً لا یقدر علی شیء، عرض کردیم این معلوم نیست حکم قانونی باشد اما بلاشکال حکم اجتماعی است، ضرب الله مثلاً یک مثل اجتماعی هست، واقعا در جامعه این بود که عبد هیچکاره بود، عرض کردیم بعضی از جوامع انحای مختلف عبیدشان را می کشتند، در دیگ آب جوش می انداختند و الی آخره و قولی هم بود که اصلاً مثلاً عبدی را کشت دیگر دیه ندارد، حالا پیش ما چون محل کلام است، بحثی دارد که جایش این جا نیست، علی ای حال کیف ما کان و لذا فرق می کند اما در نظام قانونی چون اصولاً قانون حاکم است یعنی بحث عبد و مولا نیست، آن روایت محمد ابن زید طبری را هم عرض کردیم که حضرت رضا به او فرمودند مردم چه می گویند؟ گفت مردم می گویند مومنین مثلاً مردم عبد شما هستند، حضرت فرمود نه بابا عبد ما نیستند، این عبد ما نیستند اشاره به این است لکن عبیداً لنا فی الطاعة، حرف ما را گوش نکنند نه این که برده ما هستند، بحث ملکیت نیست، اگر بحث بحث ملکیت و بردگی باشد طبق قاعده هیچ گونه تصرفی را نمی تواند انجام بدهد مگر احراز رضای مولا اما در این جا به عکس آن است و لذا یکی از فوارق اساسی اصولاً در تشخیص موضوع قانون دخالت نمی کند، قانون می گوید شراب حرام است، آب جائز است، سرکه این طور است، اما این که این مایع خارجی آب است یا سرکه است عادتاً قانون دخالت نمی کند، عادتاً عرض می کنم مگر در جاهایی که احساس بکند که منشا مشکلات است مثلاً وسواس پیدا شده، وسواسی برای طرف است، در این جور جاها قانون دخالت می کند، چرا؟ چون سلامت جامعه و افراد را به لحاظ روحی و ادراکی هم یکی از اهداف قانون است، این حالت غیر طبیعی پیدا کرده و لذا جلوی آن را می گیرد، در حقیقت مثل بینه که نظرش به واقع است از این قبیل است یعنی فکر من این است که شارع و إلا طبق قاعده باید بگویند بینه هم مثل بقیه حجیت ندارد، جعل حجیت برای مثل بینه دارای یک ملاکات این طوری باید باشد، و إلا بینه شانش طریقت صرف است و قابل جعل هم نیست، مخصوصاً در موضوعات خارجی بنا بر معروف اصلاً آن بحث تصویب را آقایان در موضوعات خارجی قبول ندارند، بحث تصویب را در احکام

قبول کردند اما در موضوعات خارجی کسی تصویب را قبول نکرده، اگر کسی آمد به شما گفت این سرکه است و در واقع آب بود به خاطر گفتن او سرکه نمی شود، فوائد سرکه هم ندارد، بنایشان به این است که در موضوعات خارجی جای تصور تصویب نیست، پس عادتاً اگر بنا شد قانون بیاید در موضوعات خارجی طریقی را قرار بدهد نکته اش باید این باشد، ایجاد مصلحت نمی تواند بکند، واقع محفوظ است، خبر و آن که رسانه است کاری نمی تواند انجام بدهد، بیاید بگویند شما بیخود وسواس دارید، دو نفر عادل آمدند گفتند این پاک است، تو هنوز می گویی برای من ثابت نشده، این وسواس است دیگر، اگر شارع این مطلب، عرض کردم اخیراً دیدم که بعضی ها نق نق کردند که دلیلی بر حجیت بینه، عموم حجیت بینه، عموم البته اجمالاً در مثل قضاوت در بعضی جاها، چون آن جا بینه جهت موضوعی پیدا می کند، چون اعتماد بر بینه رفع خصومت می کند، ممکن است در آن جاها جنبه موضوعی باشد اما این که این لباس پاک است یا نجس است این که جنبه موضوعی ندارد، نه بحث قضاوت است نه بحث اول ماه است، بحث این حرف ها که نیست، این تسبیح پاک است یا نجس است، این جنبه موضوعی ندارد، طریقی صرف است، این جا را بعضی از آقایان اشکال کردند معذک گفتند معلوم است، خود قول موذن، البته قول موذن در موضوعات خاصی است در دخول وقت، عده ای هم از همین معاصرین ما در همین شرح عروه چون صاحب عروه خودش قول موذن را قبول کرده که قول موذن حجت است، اگر ملاحظه بفرمایید عده نسبتاً معتناهی حاشیه زدند به این که إذا افاد الوثوق، این إذا افاد الوثوق می خواهند بگویند حجت نیست، چرا؟ چون وثوق به عنوان یک امر عرفی قابل قبول شده است، طریقی دارد و عقلاً آن را قبول کردند، عقلاً آن را در جامعه چون بنایشان به این است که قانون در آن دخالت نکند، بنای این است، البته اگر بعد معلوم شد اشتباه شده چون حجیت عقلائی است باید تدارک بکند، مگر شارع باز دخالت بکند، مقنن دخالت بکند، اگر جایی تقنین قانونی نیامد قاعدتاً باید تدارک بشود، عدم حجیت معنایش همین است، آن إذا افاد الوثوق، حالا وثوق هم که پیدا نکرد که وقت داخل شده بعد معلوم می شود اشتباه کرده، همه اش را باید دو مرتبه بخواند، این که می گویند نمازش را دوباره بخواند یعنی حجت نیست، آنی که می گویند حجت است نمازش را دوباره نمی خواهد مگر آن روایت لا تعاد و إلا طبق قاعده نمی خواهد چون شارع گفته به این اعتماد بکنید پس نکات حجیت هم در شبهات موضوعیه روشن شد، می ماند

.....

نکات حجیت در شبهات حکمیه، من فکر می کردم آن را امروز تماشش بکنیم إن شا الله تعالی برای فردا که دیگر بحث را تمام بکنیم پس بنابراین به ذهن ما در جایی که شارع می آید و در موضوعات خارجی چیزی را قرار می دهد برای صورت جهل، این یک نکته دارد، چیز هایی را که جنبه طریقت دارد خودش فی حد ذاته می آید حجت قرار می دهد باید به نکات دیگری باشد و إلا طبق قاعده اولیه باید دنبال وثوق و اطمینان بود، اگر وثوق و اطمینان آورد بهش عمل می کنیم و اگر نیاورد نه و این حجیت وثوق و اطمینان هم حجیت عقلائی است، آثار تبعیدی ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین